

تفسیر المیزان در آینه بلاغت با نگاهی به سوره‌های «نساء» و «مائده»

اکرم سلمانی نژاد*

چکیده

نوع و جایگاه مفردات و جملات قرآن دارای اهمیت است و هر کدام مطلبی را به مخاطب القا می‌کند که تبیین آن بر عهده مفسر است. مقاله حاضر به یکی از مراحل فرایند تفسیر پرداخته است که با استفاده از علوم گوناگون در ذهن مفسر شکل می‌گیرد و حلقه مفقوده‌ای را که بین مباحث نظری بلاغت و تفسیر است، با تفحص از میان استفاده‌های تفسیری علامه طباطبائی از علوم گوناگون، کشف کرده و ارائه داده است. نکاتی را که ایشان با مهارت از علم بلاغت استخراج نموده، اصطیاد شده است تا در کنار تبیین روش ایشان در استفاده از این علم، شواهد قرآنی متعددی برای اعجاز بیانی قرآن به شمار آید. با توجه به اینکه منشأ بسیاری از انحرافات مکتب‌های فکری بی‌دقتی در ادبیات بوده است، اهمیت جایگاه بلاغت در تفسیر تبیین می‌گردد. مرحوم علامه در بسیاری جاها، با استفاده از همین علم، جواب شبهات غامضی را داده است؛ مانند اثبات عصمت برای پیامبر با استفاده از صنعت «اطلاق».

کلیدواژه‌ها: تفسیر، بلاغت، معانی، بیان، بدیع، علامه، المیزان.

مقدمه

برای فهم و تبیین مفاد آیات کریمه قرآن، شناخت نکاتی که ساخت و قالب‌های ترکیبی و موقعیت ویژه کلمه‌ها و جمله‌های آیات بر آن دلالت دارد، ضروری است و تفسیر آیات بدون شناخت نکات یادشده ناقص خواهد بود و روشن است که دستیابی به این امور از طریق قواعد ادبیات عرب میسر است. از میان این علوم، علم «معانی بیان» نقش بسزایی در تفسیر دارد و علوم ادبی دیگر مقدمه‌ای برای این علم به شمار می‌آید.

درباره ضرورت این علم در تفسیر، می‌توان کلام مفسر و نحوی بزرگ عرب را بیان نمود: زمخشری درباره اهمیت جایگاه علوم بلاغی در تفسیر می‌نویسد: فقیه هرچند بر همتایان خود در دانش فتوا دادن و بیان احکام برتری داشته باشد، همچنین کلامی، نحوی، لغوی و مانند آنها هرچند در این رشته‌ها به حد کمال رسیده باشند، اما هیچ‌یک نباید در صدد تفسیر قرآن برآیند و در دریای حقایق قرآنی به غواصی بپردازند، مگر اینکه در دو علم معانی و بیان، که مختص قرآن است، به حد کمال برسند (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، مقدمه).

با توجه به تاریخچه علوم بلاغی، به نظر می‌رسد کتب بلاغی به‌طور ویژه به کاربرد علم بلاغت در قرآن نپرداخته‌اند، ولی در میان آنها کتاب‌هایی یافت می‌شود که فقط موضوع خاصی از دانش بلاغت در قرآن را دنبال کرده‌اند؛ مانند مجاز القرآن، اثر ابو عبیده معمربن مثنی.

با توجه به تحقیقات انجام‌شده، به نظر می‌رسد پژوهشی در زمینه استفاده‌های تفسیری علّامه

طباطبائی از نکات بلاغی صورت نگرفته است. از این رو، مقاله حاضر با سؤالات ذیل، به سراغ تفسیر المیزان رفته، جواب مفصل آن در ادامه ارائه می‌گردد: آیا علّامه طباطبائی از علوم بلاغی در تفسیر خود استفاده نموده‌اند؟

- علّامه در تفسیر خود از علم معانی چگونه کمک گرفته است؟

- علّامه از علم بیان و بدیع چه استفاده‌های تفسیری نموده است؟

فرایند تفسیر در ذهن و زبان مفسران با تجربه گاه با چنان سرعتی طی می‌شود که حتی برای خودشان هم تفکیک و مرحله‌بندی آن دشوار به نظر می‌رسد. علّامه طباطبائی علاوه بر توجه به ابعاد گوناگون عقلی، اجتهادی، اصولی و مانند آن، به بعد بلاغی نیز به‌طور گسترده پرداخته است. این مقاله در پی آن است که حلقه مفقوده‌ای را که بین مباحث نظری این علم و مطالب تفسیری علّامه طباطبائی وجود دارد یافته، معرفی کند. این پژوهش کوشیده است با تفکر و تأمل، از لابه‌لای مطالب تفسیری، که علّامه، از مجموع علوم گوناگون ارائه داده است، نکات بلاغی آن را، که غالباً بدون عنوان بوده، استخراج نماید.

از جمله اهداف این مقاله، می‌توان نکات ذیل را نام برد:

۱. رساندن اهمیت جایگاه علوم بلاغی در تفسیر به دانش‌پژوهان، تا این امر باعث ایجاد انگیزه آنها شده، علوم بلاغی را عمیق‌تر بخوانند.

۲. تبیین روش استفاده علّامه از نکات بلاغی و جواب‌گویی به شبهات در تفسیر.

۳. ارائه شواهد متعدد برای ذکر اعجاز بیانی قرآن، به‌منظور جایگزین کردن مثال‌های ساده کتب.

تبیین مفاهیم

علم «معانی» اصول و قواعدی است که در آن، از حالت‌ها و شیوه‌های گوناگون کلام به منظور هماهنگی با مقتضای حال شنونده بحث می‌کند (تفتازانی، ۱۳۷۶، ص ۲۷). با این علم، متکلم بر حسب طبیعت و توانایی عقلی افراد گوناگون، کلام خود را کوتاه یا بلند ایراد می‌کند؛ مثلاً، حالت شخص با ذکاوت اقتضا می‌کند کلام به صورت موجز و مختصر بیان شود، و حالت شخص کند ذهن اطاله و تفصیل کلام را ایجاب می‌کند. همچنین اعتقادات و برخوردهای مخاطب با محتوای کلام، حالات متفاوت گفتاری را برمی‌انگیزد؛ چراکه انکارهای منکر تأکیدهای زیادی را می‌طلبد که برای دیگری ارائه نمی‌شود. هر دو نوع گفتار بلیغ است، و اگر حالتی غیر از این بیان شود کلام از بلاغت تهی می‌گردد (تفتازانی، ۱۳۷۶، ص ۳۴ و ۱۶۹).

هر معنایی برای انتقال به مخاطب، می‌تواند در جامه‌های گوناگونی تجلی کند. در حقیقت، علم معانی با تأکید بر اینکه هریک از ساختارهای زبانی (مثل اسم شدن مسند، فعل شدن مسند، و موصول‌دارای ظرفیت خاصی هستند، از متکلم می‌خواهد از این ظرفیت خاص، برای انتقال مفاهیم مدنظر خود و متناسب‌سازی آن مفاهیم با مقتضای حال مخاطب، بهره ببرد. چنین بهره‌گیری عمیق و دقیقی در کلام علامه طباطبائی یافت می‌شود که در این پژوهش با اشاره به گوشه‌ای از آن، زیبایی و اعجاز کلام الهی را به نظاره می‌نشینیم.

«تفسیر» از ماده «فَسَّرَ» و در لغت، به معنای «پیدا و آشکار ساختن امر پوشیده» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۵۵) و در اصطلاح، عبارت است از: «بیان معانی آیات قرآنی و کشف مقاصد و مدالیل آن» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۷).

«بلاغت» در لغت، «به معنای به انتهای هدف و مقصد رسیدن» است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۴۴) و در اصطلاح علمای معانی و بیان، فقط صفت کلام و متکلم واقع می‌شود. بلاغت در کلام، عبارت است از: مطابقت سخن با مقتضای حال مخاطب همراه با فصیح بودن کلام (تفتازانی، ۱۳۷۶، ص ۲۰).
آیت‌الله جوادی آملی درباره علامه طباطبائی می‌فرماید:

حضرت استاد پیش از آنکه به کتاب‌های حوزوی بپردازد، به کتاب نفس خویش پرداخت. او انسان را با انسان تفسیر کرد؛ چون تا کسی انسان را به انسان تفسیر نکند و مفسر خویش نباشد، نمی‌تواند مفسر امری دیگر باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۴۵).
شهید مطهری می‌فرماید:

تفسیر المیزان بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است. صد سال دیگر تازه باید بنشینند و افکار علامه را تجزیه و تحلیل کنند و به ارزش او پی ببرند (مطهری، ۱۳۶۶، ص ۸۶).

۱. مطابقت و عدم مطابقت کلام با مقتضای ظاهر

منظور از سخن گفتن، ابراز و اظهار بیان ما فی الضمیر است. از این رو، باید متکلم نسبت به مخاطب مانند

استفاده‌های تفسیری علامه طباطبائی از علم معانی

علم بلاغت به سه قسم «معانی»، «بیان» و «بدیع» تقسیم می‌شود که هر سه در قرآن کاربرد فراوانی دارد.

يَفْعَلُ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿نساء: ۲۹-۳۰﴾ دو التفات به کار رفته است: یکی التفات از خطاب عموم مؤمنان «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» به رسول خدا ﷺ با لفظ «ذلک». در اول، به عموم خطاب کرده است: هان ای مؤمنان، چنین و چنان نکنید که خدای شما رحیم است، و در آیه بعدی، با کلمه «ذلک» خطاب را از عموم به خصوص رسول خدا ﷺ متوجه نموده، می فرماید: با تو هستیم! هر کس که چنین و چنان کند او را در آتش می سوزانیم. علامه پیام مهم این التفات را اینچنین بیان می کند: مؤمنانی که طبق آیه ۲۹ یک نفس واحدند، اگر در صدد هلاکت خود برآیند معلوم می شود از مؤمنان نیستند و نباید مورد خطاب قرار گیرند، به همین سبب، خداوند تعالی در بیان مجازات مؤمنان روی از چنین کسانی برگردانید و خطاب را متوجه پیامبر خود کرد تا با او درباره مؤمنان و غیرمؤمنان سخن بگوید. علامه طباطبائی با ذکر این صنعت، به این نکته مهم اخلاق اجتماعی اشاره کرده است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۵۰۶-۵۰۷).

نفهمیدن تعابیر بلاغی قرآن ممکن است مفسر را در برداشت از آیات دچار لغزش نماید؛ همان گونه که برخی از مفسران را در برداشت از آیات قرآن دچار خطای در استنباط و حتی اعتقاد دینی نموده است. ب. استفاده لفظ جمع برای مفرد: علامه با استفاده از قاعده «خلاف مقتضای ظاهر»، یک شبهه مهم و اساسی اعتقادی را پاسخ می دهد. از دیگر جاهای خلاف مقتضای ظاهر، استفاده از لفظ جمع برای مفرد است. لفظ برای جمع استعمال شده، ولی مصداق خارجی آن یکی بیش نیست.

پزشک نسبت به مریض باشد تا حالت وی را تشخیص داده، کلامی مناسب حال او بیان کند. اگر کلام مطابق با حال مخاطب عالم و جاهل، کوتاه یا بلند، با تأکید یا بدون تأکید بیان شود، و یا هر کدام از ذکر و حذف، تعریف و تنکیر و مانند آن که در مسند و مسندآلیه بیان می شود، مطابق ظاهر حال مخاطب باشد کلام مطابق با مقتضای حال بیان شده است (خطیب قزوینی، ۱۴۲۸ق، ص ۲۰ و ۳۵). نزول آیات الهی در مناسبت های ویژه که به «شان نزول» معروف است، بهترین نمونه برای مطابقت کلام با مقتضای حال است. اگر در دعاهای مأثور از ائمه اطهار علیهم السلام نیز دقت شود رعایت این نکته به خوبی ملاحظه می شود. گاهی به آن سوی ظاهر حال توجه می شود. به بیان دیگر، گاهی حال مخاطب عدول از مقتضای ظاهر را اقتضا می کند و کلام (به سبب ملاحظاتی که متکلم در نظر می گیرد) بر خلاف ظاهر بیان می شود. الف. التفات: یکی از جاهای خلاف مقتضای ظاهر «التفات» است. بنا به نظر مشهور، «التفات» عبارت است از: انتقال کلام از شیوه تکلم یا خطاب یا غیبت به شیوه دیگری که مخاطب انتظار آن را ندارد (تفتازانی، ۱۳۷۶، ص ۷۷). اما برخی علما دایره التفات را وسیع تر از این می دانند. سیوطی حتی افعالی را که برای دو نفر یا جمعی استعمال شده است و برای یکی از آنها به کار رود التفات می داند (سیوطی، ۱۴۲۵ق، ص ۲۶۷-۲۶۸). با بررسی تفسیر میزان نیز توسعه در التفات را مشاهده می کنیم.

در دو آیه شریفه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا وَمَنْ

ذیل آیه به عنوان شاهد، چند آیه دیگر نیز که چنین کاری در آن صورت گرفته است، ذکر می‌شود (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۹-۱۱)؛ مثل آیه «يَقُولُونَ نَحْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» (مائده: ۵۲) که به اعتراف علمای عامه (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۴۳)، منظور عبدالله بن ابی، رئیس منافقان بوده و در آیات ۱ سوره ممتحنه، ۸ منافقون و ۲۱۵ و ۲۷۴ بقره نیز همین قاعده پیاده شده است. با اینکه ضمیر در آیه ۱ سوره ممتحنه جمع است و یک نفر بیشتر نبوده، منظور حاطب بن ابی بلتعنه است که با قریش و دشمنان مکاتبه محرمانه داشت (ر.ک: فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۹، ص ۵۱۵). گوینده این سخن فقط عبدالله بن ابی بن سلول رئیس منافقان بود (ر.ک: اندلسی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۳۱۳). فخررازی، آیه ۲۱۵ سوره بقره را در شأن عمرو بن جموح و آیه ۲۷۴ بقره را در شأن حضرت علی علیه السلام می‌داند (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۷، ص ۷۰).

سیوطی از علمای برجسته اهل سنت در *الانتان* چنین موردی را در وجوه مخاطبات قرآن تحت عنوان «خطاب فرد به لفظ جمع» آورده است (سیوطی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۱۳).

۲. معرفه ساختن مسندالیه به ضمیر

صاحب المیزان با توجه به قاعده «معرفه ساختن مسندالیه به ضمیر» و استفاده از ضمیر خطابي آن، نکته اعتقادی مهمی را در جواب اهل سنت بیان می‌کند. ضمیر خطابي (خطاب به مؤمنان) در آیه «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (نساء: ۵۹) می‌رساند: مراد از تنازع، تنازع مؤمنان در بین

در آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده: ۵۵) اشکال کرده‌اند: اگر این آیه در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده، چرا لفظ «الذین» به کار رفته است؟ علامه در جواب می‌فرماید: فرق است بین اینکه لفظ جمع را به کار ببرند و واحد را اراده کنند و در حقیقت، لفظ جمع را در واحد استعمال کنند، و بین اینکه قانونی کلی و عمومی بگذارند و از آن به طور عموم خبر دهند، در صورتی که مشمول آن قانون جز یک نفر کسی نباشد و جز بر یک نفر منطبق نشود، و آن نحوه اطلاقی که در عرب سابقه ندارد نحوه اولی است، نه دومی. اگر نکته‌ای ایجاب کرد می‌توان جمع را در مفرد استعمال نمود. در آیه مشاؤالیه نیز همین طور است؛ یعنی در تعبیر صیغه جمع، نکته‌ای است و آن این است که نمی‌خواهد بفهماند اگر شارع انواع کرامت‌های دینی را، که یکی از آنها «ولایت» است، به بعضی از مؤمنان (علی علیه السلام) ارزانی می‌دارد گزافی بیهوده نیست، بلکه در اثر تقدم و تفوقی است که او در اخلاص و عمل بر دیگران دارد. علاوه بر این، بیشتر، بلکه تمامی آنها که این روایات را نقل کرده‌اند صحابه و یا تابعانی هستند که از لحاظ زمان و عصر، معاصر با صحابه و عرب خالص بوده‌اند، بلکه می‌توان گفت: عربیت آن روز عرب عربیت دست‌نخورده تری بود و اگر این نوع استعمال را لغت عرب جایز نمی‌دانست و طبع عربی آن را نمی‌پذیرفت آن روز اشکال می‌کردند و در مقام اعتراض برمی‌آمدند. این در صورتی است که احدی بر این‌گونه استعمالات اعتراضی نکرده است، و اگر اعتراضی کرده بود به ما می‌رسید.

می‌رساند که شیطان با فریب دادن بندگان، آنها را از تحت سیطره خداوند خارج نمی‌کند و شیطان بر خداوند غالب نمی‌شود.

۴. ذکر مسند

در بحث مسند نیز المیزان با استفاده از ذکر مسند، مطلب اعتقادی دیگری را متذکر می‌شود. در آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء: ۵۹) ذکر «اطيعوا» در مرتبه دوم، می‌رساند اطاعت رسول یک معنا و اطاعت خدای سبحان معنایی دیگر دارد؛ زیرا اگر اطاعت خدا و رسول تنها در احکامی واجب می‌بود که به وسیله وحی بیان شده است، کافی بود بفرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، ولی چنین نکرد و کلمه «اطيعوا» را دوباره آورد تا بفهماند اطاعت خدا یک نحوه اطاعت است و اطاعت رسول یک نحوه دیگر. ولی بعضی از مفسران گفته‌اند: تکرار کلمه «اطيعوا» صرفاً به منظور تأکید است. این حرف به هیچ وجه، درست نیست؛ زیرا اگر هیچ منظوری بجز تأکید در بین نبود ترک تکرار این تأکید را بیشتر افاده می‌کرد و عینیت اطاعت رسول و خدای تعالی را می‌فهمانید (همان، ج ۴، ص ۶۱۸).

۵. اطلاق و تقييد

کلام خدای تعالی آنجا را که ظهور در اطلاق دارد، مطلق می‌گیریم؛ چراکه کلام او کلام حکیمی است آگاه به همه چیز. وقتی در کلام خود، مطلق می‌آورد و به دنبالش - چه متصل و چه جدای از آن کلام - قیدی ذکر نمی‌کند همان مطلق حجت است. اما اگر موضوع حکم خود را به صفتی توصیف کند کلامش

خودشان است، نه تنازعی که فرضاً بین آنها و اولی الامر اتفاق بیفتد و یا بین خود اولی الامر رخ دهد؛ زیرا فرض اولی، یعنی تنازع مؤمنان با اولی الامر با مضمون آیه سازگار نیست؛ چراکه اطاعت اولی الامر بر آنها واجب شده است. همچنین فرض دوم با آیه نمی‌سازد؛ زیرا معنا ندارد خدای تعالی اطاعت کسانی را بر امت واجب کند که بین خودشان تنازع رخ می‌دهد؛ زیرا اگر اولی الامر در بین خود تنازع کنند قطعاً یکی بر حق، و دیگری بر باطل خواهد بود، و خدای تعالی چگونه اطاعت کسی را واجب کند که خود بر باطل است؟! علاوه بر این، اگر منظور تنازع اولی الامر در بین خودشان بود پس چرا در جمله محل بحث خطاب را متوجه مؤمنان کرد و فرمود: «پس اگر در چیزی تنازع کردید آن را به خدا و رسول برگردانید؟» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۶۴۰). خلاصه اینکه آیه در موقعیت خطاب ارائه شده است تا گروه خاصی خطاب شوند و افرادی که قصد نشده‌اند از زمره این افراد خارج شوند، و به این وسیله، عصمت اولی الامر اثبات شود.

۳. معرفه ساختن مسندالیه به وسیله اضافه

عَلَّامَهُ طَبَّاطِبَائِي مَعْتَقِدٌ اسْت: در آیه ﴿وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا﴾ (نساء: ۱۱۸)، لفظ «عباد» از ضمیر کاف کسب شرافت و تعظیم نموده و در حقیقت، اعتراف و تقریر بر این معناست که فریب‌خورندگان او در عین اینکه فریب او را خورده‌اند، بنده خدای تعالی هستند و یک انسان هر قدر هم فریب شیطان را بخورد، نمی‌تواند از بندگی خدا بیرون شود (همان، ج ۵، ص ۷۸). در واقع،

حکمی دچار اشتباه و غلط‌گردد، لازمه مطلق بودنش این است که بگوییم: همان عصمتی که درباره رسول مسلم گرفته شده در اولی الامر نیز اعتبار شده است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۶۲۰-۶۲۳).

علامه طباطبائی از قید «فیها» در آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ» (مائده: ۴۴)، چند مطلب استنباط نموده است:

۱. آنچه در تورات کنونی هست هدایت نیست، بلکه در میان مطالب تورات، هدایت هم وجود دارد.
۲. آنچه از هدایت در تورات هست برخی از هدایت است، نه کل هدایت، و خلاصه چنان نیست که برای همه بشر و در همه قرون کافی باشد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۵۶۰-۵۶۱).

۶. تقدیم و تأخیر

مؤلف المیزان از تقدم و تأخر اجزای جمله مطلبی فقهی استخراج نموده است. در آیه «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ... أَبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا...» (نساء: ۱۱)، از تقدم «آباء» بر «ابناء» استفاده می‌شود که ارث آباء زودتر به ورثه می‌رسد تا ارث ابناء؛ همچنان‌که در آیه «إِنَّ الصَّافَةَ وَ الْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ...» (بقره: ۱۵۸) گفته شده است: جلوتر ذکر کردن صفا دلالت دارد بر اینکه سعی را باید از صفا شروع کرد. رسول خدا ﷺ در این باره فرمودند: آغاز کن از نقطه‌ای که خدای تعالی از آن آغاز کرده است. چه بسا از این قسمت آیه تقدم اولاد بر اجداد و جدات استفاده شود و یا دست‌کم این مطلب را برساند که با وجود اولاد و فرزندان اولاد، اجداد ارث نمی‌برند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۳۳۲-۳۳۳).

مقید است. یکی از دلایل آن توصیف می‌تواند اشاره به علیت حکم باشد، به گونه‌ای که علت محکوم شدن آن موضوع به این حکم همین صفتی است که در آن وجود دارد، و اگر موضوع نام‌برده آن صفت را نداشته باشد آن حکم را نیز نخواهد داشت؛ زیرا گوینده این کلام و حاکم به این حکم، حکیم است و آن صفت را بیهوده ذکر نکرده است.

علامه هماهنگی حکم پیامبر ﷺ و اولی الامر با حکم خدا و همچنین عصمت هر دو را، که اصلی از اصول دین است، از اطلاق «أَطِيعُوا» در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) استنباط می‌کند و می‌فرماید: بی‌قیدی و بی‌شرطی اطاعت، دلیل بر این است که رسول امر به چیزی و نهی از چیزی نمی‌کند که مخالفت با حکم خدا در آن چیز باشد، وگرنه اینکه خدا اطاعت از خودش و رسول - هر دو - را واجب کند تناقض‌گویی می‌شد. موافقت تمامی اوامر و نواهی رسول با اوامر و نواهی خدای تعالی جز با عصمت رسول تصور ندارد، و محقق نمی‌شود. این سخن عیناً در اولی الامر نیز جریان می‌یابد. آنچه آیه محل بحث بر آن دلالت می‌کند و جوب اطاعت اولی الامر بر مردم است و در خود آیه و در آیه دیگر قرآنی چیزی که این و جوب را مقید به قیدی و مشروط به شرطی کند، وجود ندارد.

نکته دیگر اینکه آیه شریفه بین رسول و اولی الامر را جمع کرده و برای هر دو یک اطاعت ذکر نموده و فرموده است: «وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ.» وقتی درباره رسول، حتی احتمال این نمی‌رود که امر به معصیت کند و یا گاهی در خصوص

۷. مفرد یا جمع آمدن اجزای جمله

چون چنین گمانی در بین بوده، آیه ولایت را در برای نام بردگان منحصر کرده است، ممکن هم هست به وجه دیگری این حصر را «قصر قلب» دانست (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۱۸-۱۹). منافقان بسیار علاقه مند به ولایت کفار و دوستی با آنان بودند و به مسلمانان اصرار می کردند که آنان را دوست بدارند. خدای تعالی مؤمنان را از دوستی با کفار نهی نمود و فرمود: اولیای شما کفار و منافقان نیستند، بلکه خدا و رسول و مؤمنان حقیقی اند.

۹. وصل و فصل

باب دیگری که در این علم مطرح است «وصل و فصل» است. علامه در آیات متعددی با استفاده از این صنعت، مطالب زیبایی بیان فرموده است: از جمله در آیه ﴿... إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يَكْفُرُ بِهَا وَيَسْتَهْزِئُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾ (نساء: ۱۴۰) جمله ﴿إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ﴾ را تعلیلی برای نهی مذکور در آیه می داند و می خواهد بفرماید: اگر شما مسلمانان را از نشست و برخاست با افراد ایرادگیر نهی کردیم برای این بود که مجالست تأثیرگذار است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۸۸).

۱۰. ایجاز و اطناب

آخرین باب علم معانی «ایجاز، اطناب، و مساوات» است. مؤلف المیزان با بیان دو صنعت در آیه ۴۳ نساء، قایل است: با کوتاه ترین کلام، بدون اینکه کلمه ای حذف شود، مطالب زیادی بیان شده است. در آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ

در این پژوهش، توسعه بعضی از صنایع را می توان در کلام علامه به خوبی مشاهده نمود. ابواب گوناگونی که برای مسند و مسندالیه مطرح است در دیگر اجزای جمله پیاده کرده و از آنها نکات تفسیری مهمی استخراج نموده اند که در کتب بلاغی یا کمتر دیده می شود و یا اصلاً چنین عنوانی در آنها یافت نمی شود. برای مثال، درباره مفرد و جمع آوردن اجزای جمله، نکات لطیفی بیان می کنند، و درباره جمع آوردن «ظلمت» و مفرد آوردن «نور» در آیه ﴿وَ يَخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ﴾ (مائده: ۱۶) می فرماید: راه حق هرچند بر حسب مقامات و مراحل، متعدد است، ولی در آن اختلاف و تفرق وجود ندارد، بخلاف طریق باطل که سراپا اختلاف است و اهل هر طریقی اهل طرق دیگر را دشمن می دارد و از آن متنفر است (همان، ص ۴۰۱).

۸. قصر

باب دیگری که در علم معانی بیان می شود «قصر» است. «قصر» در اصطلاح، به معنای اختصاص دادن چیزی به چیز دیگری است به روش خاص. در «قصر اضافی»، که اختصاص مقصور به مقصور علیه نسبت به چیز دیگری سنجیده می شود، سه قسم لحاظ می شود: افراد، قلب، تعیین. در آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ (مائده: ۵۵) حصری که از کلمه «إِنَّمَا» استفاده می شود «حصر افراد» است. گویا مخاطبان تصور می کرده اند این ولایت عام و شامل همه است، چه آنان که در آیه نام برده شده اند و چه غیر آنان.

استفاده‌های تفسیری علامه طباطبائی از علوم

بیان

«بیان» در لغت، عبارت است از: کشف و ایضاح و ظهور (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۳۶۶) و در اصطلاح، عبارت است از: علمی که به وسیله آن، معنای واحد به طُرُق مختلف بیان می‌شود (تفتازانی، ۱۳۷۶، ص ۱۸۳).

برای پی بردن به اهمیت جایگاه بلاغت در تفسیر، فهمیدن اینکه سر منشأ انحراف مکتب‌های منحرف فکری به ظاهر مسلمان، بی‌دقتی در ادبیات بوده است، کفایت می‌کند. برای مثال، «مفوضه» اسناد حقیقی در آیات را مجازی دانسته و منحرف شده‌اند. «جبریون» اسناد مجازی را حقیقی لحاظ کرده و راه به خطا رفته‌اند. گروهی نیز لفظی را که مجاز بوده، حقیقت انگاشته و فرقه «مجسمه» را به وجود آورده‌اند. حتی محسنات لفظی و معنوی، که برخی تصور می‌کنند تنها برای زیباسازی کلام به کار می‌رود، نقش مهمی در فهم صحیح آیات قرآن کریم دارد، به گونه‌ای که گاهی شبهات وارد شده بر آیات توسط صنایعی مانند «توریه» و «مشاکله» برطرف می‌شوند. بنابراین قول مشهور، اگر چیزی از کلام حذف شود مجاز لغوی است؛ زیرا به کلمه‌ای که از اعراب اصلی به اعراب دیگری نقل داده شده مجاز گفته می‌شود که یا بر اساس اشتراک لفظی یا بر حسب تشابه به آن «مجاز» گفته می‌شود (تفتازانی، ۱۴۲۴ق، ص ۶۲۸-۶۲۹).

۱. مجاز در حذف

علامه طباطبائی درباره آیه «یا ایها الذین آمنوا لا یجلُّ

سُکَّارِ حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِ سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا...» (نساء: ۴۳) مقصود این بوده است که بفهماند: در حالی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید، تا بفهمید چه می‌گویید. در حال جنابت نیز نزدیک نشوید و عبور نکنید، تا آنکه غسل کنید (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۵۷۲). در این آیه، لفظ «صلوة» در دو معنا استعمال شده است:

۱. مجازاً با علقه حال در معنای مسجد استعمال شده است.

۲. در معنای حقیقی خود که نماز است، و با این روش، دو مطلب نزدیک مسجد نشدن در حال جنابت و نزدیک نماز نشدن در حال مستی را با کوتاه‌ترین الفاظ بیان کرده است.

«تذیل» یکی از زیرمجموعه‌های اطناب بوده و عبارت است از: آوردن جمله‌ای مستقل در پی جمله اول که با آن هم‌معناست، برای اینکه تأکیدی باشد برای منطوق یا مفهوم جمله اول، تا معنا برای کسی که نفهمیده است ظاهر گردد، و برای کسی که فهمیده است تقریر گردد. علامه جمله «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» در آیه «وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوا هُزُوًّا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» (مائده: ۵۸) را از قبیل تذیل به منزله جواب از عمل اهل کتاب و کفار می‌دانند. وقتی مسلمانان، اهل کتاب و کفار را به نماز دعوت می‌کردند آنها مسلمانان را مسخره می‌کردند. خداوند جواب دندان‌شکنی به آنها داد و فرمود: استهزا از سوی آنان و به مسخره گرفتن نماز و اذان برای این است که آنان مردمی سبک‌سر و بی‌عقلند (همان، ج ۶، ص ۳۹).

نمی‌افتد (نساء: ۱۱۲). در این آیه، «بهتان» به بار سنگینی تشبیه شده است. سپس مشبّه به حذف شده و لوازمش، که حمل کردن است، ذکر شده، بنابراین، استعاره آن «مکنیه» است.

۳. تضمین

«تضمین»، که بیشتر در کتب ادبیاتی از آن یاد می‌شود، نیز نوعی «مجاز» است. تضمین از این منظر مجاز است که یک لفظ برای حقیقت و مجاز - هر دو - وضع نشده است. پس جمع بین آنها همین مجاز بودن است. در اینکه تضمین در کدام مبحث بلاغی قرار می‌گیرد اختلافی است. برخی آن را جزو «استعاره تبعی» می‌دانند، و برخی مجاز. در نحو الوافی، اقوال تمام علما درباره تعریف و جایگاه این صنعت بلاغی بیان شده است (عباس، بی تا، ج ۲، ص ۵۵۱-۵۲۲؛ سیوطی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۳۳-۱۳۴).

در آیه ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ﴾ (مائده: ۵۲) خدای تعالی از سرعت گرفتن بیمار دلان به سوی یهود و نصارا به «يسارِعُونَ فِيهِمْ» تعبیر کرده است، با اینکه باید می‌فرمود: «يسارعون اليهم»، تا اشاره کند به اینکه این بیمار دلان در جامعه یهود و نصارا هستند و در آن محیط ضلالت است که به سوی آنان تمایل دارند و شتاب می‌کنند. پس از حرف «فی» که ظرفیت و داخل بودن را به می‌رساند، فهمیده می‌شود این بیمار دلان به خاطر اینکه مبادا از ناحیه یهود و نصارا لطمه‌ای بخورند، به سوی آنان و در آنان نمی‌شتابند؛ چراکه آنان در این جمع قرار دارند، بلکه اینها بهانه‌هایی است که برای خود درست کرده‌اند تا ملامت و توبیخی که ممکن است

لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرِهًا...﴾ (نساء: ۱۹) می‌فرماید: اضافه‌ی ارث به کلمه «نساء» به تقدیر کلمه اموال بوده که «مجاز در حذف» است. ممکن هم هست کلمه اموال را در تقدیر نگیریم و بگوییم: تعبیر ارث بردن زنان مجازی عقلی است؛ به جای اینکه فعل به مفعولش نسبت داده شود، به مضاف‌الیه مفعول نسبت داده شده است، که باز معنایش ارث بردن اموال ایشان است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۴۰۳). شاید دلیل حذف مفعول (اموال) و نسبت دادن آن به مضاف‌الیه (نساء) رساندن این مطلب باشد که گرفتن اموال زنان به زور، برای آنها به اندازه به ارث بردن خودشان ناگوار و سخت است؛ چراکه هستی آنها، که برای ادامه زندگی به آن احتیاج دارند، به یغما می‌رود.

۲. استعاره

در المیزان، از صنعت «استعاره» تفاسیر زیادی ارائه شده است. در آیه ﴿وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ (نساء: ۱۱۲) دو استعاره به کار رفته است: اول اینکه تهمت زدن را «رمی» خوانده است. «رمی» به معنای انداختن تیر به طرف دشمن یا شکار است. گویا تهمت زننده با عمل خود، تیری به سوی طرف مقابل پرتاب می‌کند. دوم اینکه تن در دادن به این عمل زشت و قبول وزر و وبال بهتان را «تحمل» خوانده است. گویا تهمت زننده، که بی‌گناهی را متهم می‌کند، مثل کسی است که دیگری را بدون اطلاع ترور کند و به نامردی از پای درآورد. چنین عملی بار سنگینی بر دوش او می‌گذارد که او را از هر خیری در تمامی زندگی اش باز داشته، محروم می‌سازد و هرگز از دوش او

۵. تعریض

«تعریض» قسمتی از کنایه بوده و در اصطلاح، عبارت است از اینکه کلامی به کار برده شود و با آن به معنایی دیگر (تنبیه، طنز)، که از ساختار کلام معلوم می‌شود، اشاره گردد. خدای متعال در آیه ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظَلِّمُونَ فَتِيلاً﴾ (نساء: ۷۷) به رسول خدا ﷺ دستور می‌دهد به افراد ضعیف جوابی بدهد که اشتباه آنان را روشن سازد، و خطا بودن این نظرشان را، که زندگی اندک دنیا را بر کرامت جهاد و شرافت کشته شدن در راه آخرت ترجیح داده‌اند، توضیح دهد. علامه قایل است به اینکه جمله «لِمَنِ اتَّقَىٰ» تعریضی است به مسلمان‌نماها که جا دارد در ایمانشان تقوا (یعنی: حفظ خویشتن) را رعایت کنند که اگر باتقوا باشند و بین زندگی اندک دنیا و زندگی آخرت مقایسه کنند زندگی آخرت را بهتر از زندگی دنیا می‌یابند. پس جا دارد آخرت را - که بهتر است - بر دنیا ترجیح دهند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۶).

استفاده‌های تفسیری علامه طباطبائی از علوم

بدیع

«بدیع» مشتق از «بدع» و در لغت، به معنای ایجاد شیئی است که سابقه‌ای در خلق و ذکر و معرفت نداشته (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۵۴) و در اصطلاح، عبارت است از: علمی که - پس از رعایت مطابقت کلام با مقتضای حال - به وسیله آن، ساختارهای معنوی و لفظی، که موجب زیبایی کلام و تأثیر بیشتر آن در شنونده می‌گردد، شناخته می‌شود. علم بدیع به دو قسم محسنات لفظی و معنوی تقسیم

از ناحیه رسول خدا ﷺ و مؤمنان متوجه آنان شود، از خود دفع کنند. تنها عاملی که آنان را وادار به مسارعت می‌کند این است که یهود و نصارا را دوست می‌دارند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۶۱۴).

۴. کنایه

«کنایه» نیز جایگاه مهمی در تفسیر و القای معنا در ذهن شنونده دارد؛ چراکه بنابر نظر علمای بلاغت «ابلاغ از تصریح» است. علامه در آیات، به این صنعت اشاره‌های زیادی کرده و نکات مهمی از آن استفاده نموده است. برای مثال، ایشان می‌گویند: در آیه ﴿وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ (نساء: ۵) دو کنایه به کار رفته است:

۱. رزق و کسا در عرف قرآن، به همان معنای زمان خود ماست، و در این آیه، کنایه است از مجموعه هزینه‌های زندگی و بودجه‌ای که در تأمین نیازهای مادی زندگی خرج می‌شود، که بنابراین، غیر از غذا و لباس، سایر مایحتاج آدمی از قبیل مسکن و دارو و امثال آن نیز رزق به‌شمار می‌آید. همان‌گونه که کلمه «أكل» در آیه ﴿فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا﴾ (نساء: ۴) به طور کنایه، در معنای مطلق تصرفات استعمال شده است.

۲. جمله ﴿وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ را می‌توان کنایه‌وار در معنای مطلق معاشرت گرفت؛ به این معنا که اولیای سفیه باید از هر جهت با آنان همچون انسان عادی برخورد کنند، چه در سخن گفتن و چه در نشست و برخاست کردن؛ مانند آیه ﴿وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ (بقره: ۸۳) که قول به معنای مطلق معاشرت است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۷۴).

در طلب معاش است که تمامی اعمال آدمی در به دست آوردن لوازم زندگی و حتی در جنگ و غارت‌ها را دربر می‌گیرد و این‌گونه اعمال نیازمند به قوت و شدت است. خدای سبحان دنبال توصیف انسان به صفت انتشار به مسئله خلقت زنان پرداخت و آنان را به جهازی مجهز نمود که وجود او مایه تسکین مردان است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۳۴۳).

۲. مشاکله

عبارت است از اینکه یک شیء، به خاطر مصاحبتش با لفظ دیگر، با لفظی غیر از لفظ خود ذکر شود (هاشمی، ۱۴۱۷ق، ص ۳۷۵). در آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» (مائده: ۶۴) کلامی از یهود بیان می‌شود که یا از روی غرض استهزا یا بر اساس عقاید انحرافی که داشتند، نسبت ناروای «بسته بودن دست» خدا را می‌دهند که ساختش مقدس و منزّه از آن است. خداوند نیز در مقابل آنها، جمله «عُلَّتْ أَيْدِيهِمْ» را، که در واقع نفرینی بر یهود است، بیان می‌کند. البته نفرینی که مشابه است با منقصتی که به ساخت قدس خدا نسبت داده‌اند؛ یعنی دست بستگی و سلب قدرت بر انجام خواسته خود (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۴۶).

۳. استطراد

«استطراد» این است که گوینده از هدفی که دارد به سوی هدف دیگری که با آن مناسبتی دارد، بیرون رود، سپس به سوی کلام پیشین خود بازگردد تا آن را تمام کند (هاشمی، ۱۴۱۷ق، ص ۳۶۵). آیه «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

می‌شود (تفتازانی، ۱۳۷۶، ص ۲۶۵). برخی معتقدند: علم معانی و بیان موجب محسنات ذاتی کلام می‌شود و علم بدیع فقط برای زیباسازی ظاهری و عرضی کلام به کار می‌رود و دخل و تصرفی در معنا ندارد. بنابراین، در تفسیر قرآن کاربردی ندارد، ولی در واقع چنین نیست، علم بدیع هم مانند علوم دیگر، ممکن است دارای قواعدی ظاهری و انتزاعی باشد که کاربردی در دانش تفسیر یا حتی در هیچ دانش دیگری نداشته باشد؛ اما همه مباحث این علم دارای چنین خصوصیتی نیست. بنابراین، در گفتارهای بلاغی، بدون دقت در محسنات معنوی، دستیابی به مراد متکلم غیرممکن می‌نماید. در محسنات معنوی، تحسین و زیبایی کلام، اولاً و بالذات به معنا مربوط است، گرچه پیرو آن، لفظ نیز زیبا می‌گردد.

در المیزان، از صنعت بدیع نیز برای رساندن مطالب تفسیری استفاده شده است، ولی کاربرد آن به اندازه دو علم دیگر نیست. برای مثال، استفاده‌های لطیف مؤلف از سه شیوه این صنعت بیان می‌شود:

۱. مقابله

علامه می‌فرماید: با دقت در مضمون دو آیه «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (روم: ۲۱ و ۲۰) می‌توان فهمید خداوند انسان را (که مراد از آن به قرینه مقابله مرد است) با تعبیری بشری منتشر توصیف کرد. منظور از انتشار، کوشش

الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرُ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿نساء: ۱۷۲﴾ در مقام بیان احتجاج آوردن بر فرزند نداشتن خدای تعالی است تا در نتیجه، بر معبود نبودن حضرت مسیح عليه السلام به قول مطلق نیز اشاره کند. در این میان، جمله «وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ» به طور استطرادی بیان شده است و در اصطلاح، از باب «الكلام يجز الكلام» (حرف، حرف می آورد) در وسط آیه آمده است تا در عین اینکه گفتار قبل را تعمیم می دهد، شامل ملائکه نیز بشود و برهانی گردد علیه کسانی همچون مشرکان عرب که می گفتند: ملائکه دختران خدایند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۲۴۶).

نتیجه گیری

علما طباطبائی از بلاغت در تفسیر خود بهره گرفته و از علوم گوناگون معانی، بیان و بدیع در تفسیر اعجاز الهی و جواب گویی به شبهات و تبیین مباحث فقهی استفاده های شایانی نموده اند که با دقت در این شواهد مختصر، اهمیت جایگاه علوم بلاغی در تفسیر را بیان می کند.

به امید آنکه با استفاده از شیوه بهره گیری علما از این علوم در تفسیر قرآن، انگیزه وافی برای غور در مباحث بلاغی قرآن ایجاد گردد و شواهد ارائه شده برای اعجاز بیانی جایگزین مثال های ساده کتب گردد.

- هجرت.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، ج سوم، بیروت، دارصادر.
- قزوینی، محمد بن عبدالرحمن، ۱۴۲۴ق، *التمخیص فی علوم البلاغه*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابو عبیده، معمر بن مثنی، ۱۳۸۱ق، *مساجد القرآن*، قاهره، مکتبه الخانجی.
- مطوفی، حسن، ۱۳۶۰، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اندلسی، ابن عطیه، ۱۴۱۳ق، *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- هاشمی، احمد، ۱۴۱۷ق، *جواهر البلاغه*، ترجمه محمود خورسندی و حمید مسجدسرایبی، بی جا، فیض.
- تفتازانی، سعدالدین، ۱۴۲۴ق، *المطول*، تحقیق عبدالحمید هندآوی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ، ۱۳۷۶، *مختصر المعانی*، ج سوم، قم، دارالفکر.
- جوادی آملی، عبداللّه، ۱۳۸۶، *شمس الوحی تبریزی*، ج دوم، قم، اسراء.
- خطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمن، ۱۴۲۸ق، *الایضاح فی علوم البلاغه*، تحقیق محمد عبدالقاهر فاضلی، بیروت، المکتبه العصریه صیدا.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم بن حسین، ۱۴۱۲ق، *المفردات فی غریب القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت، دارالعلم الدارالشامیه.
- زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، ج سوم، بیروت، دارالکتب العربیه.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، ۱۳۸۰، *الاتقان فی علوم القرآن*، ترجمه مهدی حائری قزوینی، ج سوم، تهران، امیرکبیر.
- ، ۱۴۲۵ق، *المزهر فی علوم اللغه وانواعها*، شرح و تعلیق ابوالفضل ابراهیم جاد المولی، بیروت، المکتبه العصریه صیدا.
- طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۷۴، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج پنجم، قم، جامعه مدرسین.
- عباس، حسن، بی تا، *النحو الوافی*، تهران، ناصر خسرو.
- فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربیه.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، *کتاب العین*، ج دوم، قم،